

پادشاه ایران جمشید، شب بیست و نهم فروردین، در خواب دید ایران را آذین بسته اند اما هیچ کس را نمی شناخت. آدمها تن پوش دیگری داشتند.

همه می دویدند، یکی گفت: اینجا چرا ایستاده ای؟! جشن نوروز به زودی فرا می رسد باید آن را با خویشاوندانت پاس بداری.

جمشید با تعجب گفت: فردا جشن نوروز را آغاز می کنم. چرا امروز می دوید؟

آن مرد گفت: جمشید ده هزار سال پیش این جشن را بر پا نمود. زودتر به خانه ات رو که خویشاوندانت چشم بدر دارند.

جمشید از خواب پرید و فهمید جشن نوروز جاودانه است.

او نوروز را به روشنی و بزرگی برگزار نمود و در آنجا رو به ایرانیان کرد و گفت: اگر شدنی بود هر روز را نوروز می نامیدم...

نوروز ایرانیان، فرخنده جشن زمین و آدمیان است و چه روزی زیباتر از این روز؟